## جلسه 5

**چهار‌شنبه - 10/2/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در اشکال‌هایی بود که به دلالت آیه شریفه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا بر قاعده نفی سبیل مطرح شده بود.

رسیدیم به اشکال چهارم. اشکال چهارم این بود که امام قدس سره در کتاب البیع جلد 2 صفحه 722 مطرح کردند که ممکن هست گفته بشود که این جمله در آیه شریفه بخاطر یک نکته‌ای است که در صدر آیه ذکر شده چون در صدر آیه این‌گونه ذکر شده که الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم و ان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤمنین. منافقین کسانی هستند که در انتظار هستند ببینند شما چه سرنوشتی پیدا می‌‌کنید. در جنگ به حسب ظاهر در کنار شما هستند، اگر خداوند شما را بر کافرین پیروز بکند، به شما خواهند گفت که مگر ما با شما و در کنار شما نبودیم بر علیه کفار کنار شما بودیم و شما را پشتیبانی کردیم. و ان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤمنین. اگر کفار بهره‌ای ببرند یعنی یک پیروزی در جنگ پیدا کنند، به آن‌ها خواهند گفت که مگر ما بر شما مسلط نبودیم ولی مانع شدیم که مؤمنین به شما آسیبی برسانند، خود‌مان هم به شما آسیبی نرساندیم. بعد خداوند فرموده است فالله یحکم بینکم یوم القیامة. و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا ناظر به این است که در مورد مؤمنین تعبیر کرد ان کان لکم فتح من الله، راجع به کفار اگر موفقیتی در جنگ پیدا می‌‌کردند، تعبیر می‌‌کند و ان کان للکافرین نصیب، ‌نامش را فتح نمی‌گذارد و نسبت به خدا هم نمی‌دهد. برای بیان نکته این فرق فرموده است فتح مسلمین سبیلی است که خداوند بر مسلمین علیه کافرین قرار داده است اما پیروزی کفار، نصیبی که کفار ممکن است در جنگ ببرند به امداد الهی و تایید او، جعل سبیل او به نفع کافرین علیه مؤمنین نیست. پس این آیه ربطی به قاعده نفی سبیل که مفادش این است که هیچ حکمی که منجر به سلطه کافرین بر مؤمنین بشود خدا جعل نکرده نخواهد داشت.

البته امام بعد از بیان این اشکال فرمودند لکن مع ذلک لاتوجب تلک المناسبة صرف الکبری الی خصوص المورد فلایبعد استفادة مطلق السبیل منه. این مناسبت درست است ولی در حدی نیست که کبری لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا را منصرف کند به خصوص مورد.

ولی جبایی که از متکلمین معتزله است، گفته است این معنا صحیح است که ما بگوییم غلبه کفار بر مؤمنین فعل خدا نیست چون قبیح است و خدا مرتکب قبیح نمی‌شود و لذا منسوب به خدا نیست، ‌جعل سبیل به نفع کافرین علیه مؤمنین نیست از طرف خدا. و لکن غلبه مؤمنین بر علیه کفار چون حسن است منسوب به خدا است و لذا فرمود که خداوند برای کافرین سبیلی بر علیه مؤمنین قرار نمی‌دهد.

به نظر ما این اشکال هم خلاف ظاهر آیه است. عرفیت ندارد که ما بگوییم این ذیل که و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا برای بیان این است که چرا راجع به پیروزی مؤمنین تعبیر کرد فتح من الله، ‌راجع به کفار تعبیر کرد ان کان للکافرین نصیب.

و این هم که جبایی گفته چون غلبه کفار قبیح است فعل خدا نیست ولی غلبه مؤمنین حسن است پس منسوب به خدا است، آنی که منسوب به خدا است امداد غیبی است، بدون توجه به امداد غیبی نه غلبه مؤمنین منسوب به خدا است نه غلبه کفار. در عین حالی که همه این‌ها بخاطر قدرتی است که خدا در انسان قرار داده، ‌امکاناتی است که برای همه فراهم شده، گاهی مسلمین پیروز می‌‌شدند در جنگ‌ها، گاهی کفار پیروز می‌‌شدند در جنگ‌ها. و اساسا توهم نمی‌شده که خداوند امداد غیبیش را به کفار نازل کند علیه مؤمنین تا بعد این آیه شریفه بخواهد این را نفی کند که و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا، ‌خداوند هیچ‌گاه امداد نمی‌کند کفار را علیه مؤمنین، مگر توهم می‌‌شد که خدا کفار را علیه مؤمنین تقویت کند و امداد غیبی بکند، ‌تایید الهی بکند این‌ها را. خلاف ظاهر است که ما بگوییم به لحاظ امداد غیبی که خدا فقط مؤمنین را امداد غیبی می‌‌کند کافرین را امداد غیبی نمی‌کند علیه مؤمنین، ‌این ذیل بیان شده. و لذا صدر آیه ما یصلح للقرینیة نیست تا ذیل آیه که می‌‌فرماید و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا را از ظهور بیندازد.

و لذا این اشکال چهارم هم به نظر ما وارد نیست.

اشکال پنجم این است که گفته می‌‌شود ما در این آیه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یک ظهور اولی داریم: نفی تسلط کافرین بر مؤمنین، و این عموم قابل التزام نیست. چون در طول تاریخ کافرین تسلط تکوینی بر مؤمنین داشتند. یک وقت می‌‌فرماید بالاخره پیروزی برای مؤمنین است، ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین، یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکین. این درست که بالاخره مؤمنین بدانند که در نهایت پیروزی برای این‌ها است. اما آیه شریفه دارد در کل نفی می‌‌کند که خداوند سبیلی قرار بدهد برای تسلط کفار بر مؤمنین، این ظهور اولی خلاف وجدان است باید تاویل شود. حالا که نیاز به تاویل دارد دیگر متعین نیست که ما بگوییم مراد قاعده نفی سبیل است. شاید مراد نفی سبیل در آخرت باشد، ‌در آخرت کافرین در جهنم هستند و مؤمنین در بهشت. ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم. ممکن است به معنای نفی حجت باشد که کافرین نمی‌توانند در استدلال غالب بشوند بر مؤمنین. ما یک معنای ظاهر اولی داشتیم در آیه که او قابل التزام نبود، معانی دیگر به عنوان احتمال باید مطرح بشود. یک احتمال هم قاعده نفی سبیل است که هیچ حکمی که منجر به سلطه کافرین بر مؤمنین یا منجر به سلطه یک کافر بر مؤمن شود جعل نکرد؛ اما ظهوری در این ندارد.

جوابی که از این اشکال داده می‌‌شود و در کلام امام هم به آن اشاره شد این است که گفته می‌‌شود ما یک عمومی داریم:‌ نفی سبیل مطلقا، کافرین بر مؤمنین هیچ سبیلی و راهی ندارند که بخواهند علیه مؤمنین کاری بکنند. این عام است و ما به این عموم ملتزم می‌‌شویم. هر مقدار که می‌‌دانستیم مراد از آیه نیست که آن نفی تسلط تکوینی دنیوی کافرین بر مؤمنین باشد از ظهور آیه رفع ید می‌‌کنیم.

و لکن اشکالی که ممکن است مطرح بشود به این جواب این است که ما جامعی دیگر نداریم بین آن معانی محتمله. این‌که بگوییم لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا الا تسلط دنیوی تکوینی که این خلاف ظاهر است، ‌این لسان آبی از تخصیص است. باید معنا را به گونه‌ای برای آیه در نظر بگیریم که خودبه‌خود به نحو تخصص شامل نفی تسلط دنیوی کفار بر مؤمنین نشود. نه این‌که عامی قرار بدهیم معنای آیه را بعد به استثناء بزنیم تسلط دنیوی کفار را بر مؤمنین، بگوییم لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا الا انهم قد یغلبون علی المؤمنین فیقتلونهم و یؤذونهم و یتسلطون علیهم فی الدنیا. این‌که خلاف ظاهر عرفی است. ظاهر آیه و لو به قرینه تعبیر به لن که برای تابید است این است که معنایش آبی از تخصیص است. آن وقت این معنا بخواهد جامع داشته باشد، ‌هم نفی سبیل در آخرت باشد و هم نفی حجت باشد و هم نفی حکمی باشد که موجب سلطنت کافر بر مسلم می‌‌شود، ‌این جامع عرفی نیست. ما یک جامع عرفی نداریم که بگوییم مراد از آیه این جامع عرفی است که این مطالب را در بر می‌‌گیرد.

به نظر ما این‌که ما بگوییم آیه جامع عرفی ندارد آن معانی محتمله‌اش، این درست نیست. برای این‌که عرض کردیم در جلسه قبل که ما هم قرینه لبیه واضحه داریم بر این‌که مراد از آیه نفی تسلط دنیوی کفار بر مؤمنین نیست کما این‌که مراد هم این نیست که ما امداد نمی‌کنیم کفار را وقتی آن‌ها تسلط بر مؤمنین پیدا می‌‌کنند، خودشان تسلط پیدا می‌‌کنند با همان امکاناتی که ما برای همه قرار داده‌ایم، هیچ امدادی از غیب به آن‌ها می‌‌رسد. این‌ها قرینه واضحه است که مراد از آیه نیست، ‌هم قرینه واضحه لبیه و هم قرینه لفظیه متصله که و ان کان للکافرین نصیب. بالاخره فرض کرده است که ممکن است گاهی خارجا کفار مسلمین را شکست بدهند. حال اسم آن را هر چه می‌‌خواهید بگذارید فتح نگذارید نصیب بگذارید. و لذا از اول مفاد آیه نفی تشریع است، مفاد آیه این است که خداوند به عنوان خدا نه به عنوان خالق کون، به عنوان خدا که مشرع است، مشرعی است که به ید او ثواب و عقاب است، خدا به عنوان مشرع که ثواب و عقاب اخروی هم از توابع مشرع بودن او است هیچ‌گاه سلطنت برای کافرین بر علیه مؤمنین قرار نمی‌دهد، ‌آن‌ها را مسلط نمی‌کند بر مؤمنین، آن‌ها را برتر از مؤمنین قرار نمی‌دهد. این یک معنای جامعی است.

اگر بخواهیم مقام را تشبیه کنیم باید تشبیه کنیم به بحث لاضرر و لاحرج. در حدیث معروف که فانه لاضرر گفتند این‌که ما بگوییم ضرر وجود ندارد خلاف وجدان است و لذا این قرینه می‌‌شود که بگوییم لاضرر ناشئ من موقف الشارع و الا ضرر که در عالم تکوین زیاد است. یا در حرج، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، این قرینه دارد که مراد حرج در تشریع است و الا حرج در عالم تکوین که بسیار است که افراد در ضیق قرار می‌‌گیرند در سختی قرار می‌‌گیرند اما ناشی از موقف شارع نیست.

اینجا هم همین است. لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا به همان قرینه لبیه واضحه و قرینه لفظیه متصله که محفوف است عرض کردیم، ظهور عرفیش این است که خدا نه به عنوان خالق هستی که نظام اسباب و مسببات دارد، ‌به عنوان مشرع که قوانینی دارد ثواب و عقابی دارد چه در عالم دنیا چه در عالم آخرت، ‌کاری نمی‌کند که کافرین تفوق پیدا کنند بر مسلمین.

و لذا به نظر ما دلالت آیه شریفه بر قاعده نفی سبیل بعید نیست. همان‌طور که مشهور پذیرفتند و در بین معاصرین امام پذیرفتند. هر چند برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی اشکال مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب را به دلالت این آیه شریفه بر قاعده نفی سبیل قبول کردند.

بعد از این‌که دلالت آیه را بپذیریم، کلام واقع می‌‌شود در اشکال ششم که مرحوم شیخ فرموده بسیار خوب، آيه‌ بر فرض بگوییم دلالت دارد بر قاعده نفی سبیل، ‌تعارض می‌‌کند با عموماتی که دلالت می‌‌کند بر صحت بیع، ‌وجوب وفاء به عقد، تسلط پدر و ولایت پدر بر فرزند صغیرش یا بر دخترش در امر ازدواج، مقتضای این عمومات این است که کافر هم نسبت به مسلم اگر بیعی انجام بشود، عبد مسلم را بخرد مالک می‌‌شود. اجاره کند مسلمی را برای خدمت به خودش، اوفوا بالعقود اقتضاء‌ می‌‌کند که این اجاره لازم الوفاء بشود و بالتبع صحیح باشد. یا ولایت پدر بر طفل صغیرش، انما والده هو الذی یلی امره، ‌پدر ولی امر فرزند صغیر است. یا در امر ازدواج لیس للجاریة مع ابیها امر، ‌دختر باکره با وجود پدر ولایت ندارد بر ازدواج خودش. عموم آیه با این عمومات در مورد کافر تعارض می‌‌کنند و تساقط می‌‌کنند. آن وقت باید رجوع کنیم به اصل عملی که اصل عملی در موارد، مختلف است. در معاملات اصل عملی بر فساد معامله است که اقتضاء‌ می‌‌کند کافر مالک عبد مسلم که به او فروختند نشود، مالک منفعت آن مسلمی که اجیر شده برای خدمت به او نشود، اگر این پدر دخترش را شوهر بدهد این ازدواج صحیح نباشد و هکذا.

اولین جوابی که از این اشکال به نظر می‌آید، این است که درست است که نسبت بین عموم آیه لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا با این عمومات صحت بیع و وجوب وفاء‌ به عقد و ولایت پدر نسبتش عموم من وجه است اما چون حاکم است بر این‌ها ناظر به این‌ها است، دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم است و لو نسبتش با آن عموم من وجه باشد. مرحوم شیخ به این مطلب اشاره کرده. و لکن فرموده حکومة الآیة علیها غیر معلومة.

توضیح حکومت و توضیح اشکال مرحوم شیخ به آن در جلسه آینده ان‌شاءالله مطرح خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.